

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیّه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی			

خلوص نیت و محبت خالصانه

قبل از اینکه وارد بحث جلسه شوم باید عرض کنم که واقعاً شرمنده‌ی این همه اظهار محبت هستم و خدا را شاهد می‌گیرم ذره‌ای در آن تعارف نیست و ذره‌ای خود را لایق این همه بزرگواری و محبت شما نمی‌دانم. من خاکِ پایِ شما دوستان اهل بیت علیهم‌السلام هستم به‌خاطر این همه محبتی که برای کسالت کوچکی به بنده ابراز داشتید.

گاهی اوقات خدا برای اینکه انسان بیشتر قدر سلامتی‌ها را بداند، کسالت‌ها را هم به‌عنوان مثلاً نمک یا ترشی کنار سفره‌ی غذای شیرین می‌گذارد؛ آن وقت شیرینی غذا بیشتر به تن انسان می‌چسبد. گاهی اوقات بیماری پیش می‌آید؛ اما این همه محبت و بزرگواری از طرف همه‌ی دوستان باعث شد من واقعاً در این یک هفته اصلاً بیماری را نفهمیدم و فشاری که متحمل می‌شدم، فشار محبت بود؛ یعنی تیغ محبت برنده‌تر از تیغ شمشیر است. دوستان مختلف از دانشجویهای خیلی قدیمی ما از شهرهای مختلف نمی‌دانم چطور متوجه بیماری بنده شده بودند و تله‌پاتی داشتند. به‌هرحال بزرگواری کردند، اساتید من که همه حق برادری و بزرگواری به گردن من دارند، هرکدام به‌گونه‌ای نهایت محبت خودشان را ابراز کردند و مرا قرین شرمندگی کردند و این بدهی سنگینی را که در قبال محبت شما بر دوش من است، چندین برابر کردند. به‌هرحال جز اینکه با زبان کوچک خودم از این همه لطف و بزرگواری شما تشکر کنم هیچ‌کاری از من بر نمی‌آید. ان‌شاءالله که خود خدا به این دل‌های پر محبت شما برکت بیشتر دهد و خودش پاسخگو باشد؛ چون ما مضطربیم؛ وقتی هم که انسان مضطرب شد، خدا

به داد او می‌رسد. ما مضطربیم یعنی تشکر از این همه لطف و بزرگواری و محبت در توانمان نیست. ان شاء الله خدا که خود مجیب‌المضطر است، به داد ما رسد و از همه‌ی شما تشکر کند که هر کدام به‌گونه‌ای بزرگواری فرمودید و نگران هم نباشید؛ یعنی اصلاً و مطلقاً جای نگرانی ندارد. بالاخره چهار روزی خدا لطف کرده ما در مسیر عبور از بی‌نهایت گذشته، به‌سوی بی‌نهایت آینده، جایی به هم رسیدیم و خدا رحمت کند حاج‌آقا دولابی علیه السلام را که مثال می‌زد می‌فرمود: «این رودخانه‌ها را نگاه کنید؛ آب که جاری است، برگ‌های درختان مختلف که در آب می‌ریزد پشت تگه سنگی جمع می‌شوند. رودخانه هم در جریان است؛ مدتی اینها کنار هم هستند و بعد هم یکباره موج پرفشار آبی می‌آید و اینها را دوباره متلاشی می‌کند و در رودخانه پخش می‌شوند و معلوم نیست دوباره کنار هم قرار گیرند.»

ایشان می‌فرمود: در این عالم هم این‌طوری است. این موج آمده ما را کنار هم قرار داده؛ یک چهار صباحی کنار هم هستیم و بعداً هم معلوم نیست در عوالم بعد اصلاً برنامه‌ی هریک از ما چه باشد؛ ولی این بشارت را به ما دادند که محبت جاذبه‌ای است که در عوالم بعد هم کار خودش را می‌کند. یعنی اگر ان شاء الله این صفا و صدق و صمیمیت را که خدا قرار داده است، برکتش دهد و عمیقش کند، انسان با محبوب خود محشور می‌شود: **الْمَرْءُ يُحْشَرُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.**^۱

مؤمنین اگر محبت بی‌پیرایه و بی‌شائبه و بدون انتظار داشته باشند؛ [این محبت خالصانه، محب و محبوب را به هم می‌رساند.] چون گاهی انسان در محبتش انتظار پاسخ دارد، یعنی من به شما سلام می‌کنم و انتظار دارم جواب دهید یا به شما ابراز محبتی می‌کنم و چشمداشت دارم که ابراز محبت

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۸۱؛ ابن حمزه طوسی، ثاقب فی المناقب، ص ۲۶۰ و حسن بن علی علیه السلام (امام یازدهم)،

تفسیر المنسوب، ص ۳۷۱.

متقابلی بینیم؛ اما محبت اگر بی‌شائبه باشد، یعنی من فرد را دوست دارم، و برای اینکه دوستش دارم، ابراز محبت می‌کنم؛ چون از این ابراز محبتی که به او می‌کنم، لذت می‌برم؛ نه اینکه چشمداشت دارم او هم به من محبت و توجه کند.

اگر محبت بی‌غرض باشد، [محب و محبوب را به هم می‌رساند]. اول راه عبادت تأکید شده که عبادت باید نیت داشته باشد؛ یعنی عبادت بدون نیت اصلاً باطل است. ولی در سیر و سلوک وقتی انسان اوج می‌گیرد، دائماً می‌گویند نیت را خالص کن، خالص کن، خالص کن تا جایی که خود نیت مبطل عبادت می‌شود! چون نیت یعنی من عبادت می‌کنم برای رسیدن به چیزی؛ ولو آن چیز، قرب خدا باشد و این خود نشان‌دهنده‌ی دوگانگی است؛ یعنی من و خدا دو تا حساب جداگانه برای خودمان باز کردیم. حالا من این کار را انجام می‌دهم که چنین پاداشی به دست آورم. عبادت و نیت وقتی خیلی خالص شود، اصلاً نیت از بین می‌رود، و به‌طور طبیعی عمل از انسان سر می‌زند بدون اینکه قصد خاصی هم کرده باشد. این‌گونه رفتار، اقتضای روحیه‌ی انسان می‌شود؛ هیچ قصد خاصی هم ندارد. این می‌شود عمل خالص! عمل خالص، عمل بی‌غرض و بی‌نیت است.

عمل خالص از خدا سر می‌زند که غنی مطلق است. خدا که کاری می‌کند، هیچ غرضی ندارد؛ هیچ غرض زائد بر ذات ندارد. عملش، کاملاً بی‌غرض است. همان جمله‌های اول خطبه‌ی متقین امیرالمؤمنین علیه السلام است که: **فَإِنَّ اللَّهَ سُبحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ**^۲ خدا وقتی خلق را آفرید، هیچ نیازی به ایشان نداشت. از طاعت آنها غنی بود و از معصیت آنها هم در امان بود؛ یعنی نه معصیتشان به او ضرر می‌زد، نه طاعتشان سودی می‌رساند. خدا بی‌غرض خلق کرد؛ هیچ غرضی نداشت. عبد در سیر کمالی خودش باید ان شاء الله به جایی رسد که بی‌غرض

۲. سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳، ص ۳۰۳؛ صدوق، صفات‌الشیعه، ص ۱۹ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۴۲.

باشد؛ آن وقت آن محبت بی‌غرض خیلی بزرگ است، و محبّ و محبوب را به هم می‌رساند. [محبّ و محبوب] دو تا نیستند یکی هستند. چون یکی شدند، همه‌جا و در همه‌ی عوالم با هم هستند؛ در دنیا با هم هستند؛ در برزخ، در قیامت با هم هستند؛ در قرب با همنند؛ همه‌جا با هم همنند. این محبت خالصانه و محبت‌های لطیف و قشنگی که خدا قرار داده، چیز بزرگی است.

واقعاً گاهی اوقات که نگاه می‌کنم می‌مانم که خدایا اصلاً چطور می‌شود شکر کرد؛ آن هم در دنیایی که یک خرده انسان از این فضاها بیرون می‌رود، می‌بیند مردم همه شکارچی هستند؛ هرکس دامی دستش است برای اینکه طعمه‌ای بگیرد و در روابط اجتماعی با دیگران سودی به جیب زند؛ موقعیتی به دست آورد. آن وقت یک عده انسان این‌طور صاف و بی‌هیچ انتظار و توقع و چشمداشتی به هم محبت می‌کنند. انسان می‌بیند چه چیز بزرگی خدا به ما عطا کرده و این گوهر در این دنیای امروز چقدر کمیاب است. در این دنیای نفسانیت و دنیای خودخواهی‌ها، خدا این محبت‌های قشنگ بی‌پیرایه را بین ما به وجود آورده است.

یکی از دوستان دانشجو چند روز پیش اتاق من بود و در مورد تحقیقی که استاد فلسفه‌شان داده بود و مرتبط به درس اخلاق هم بود، صحبت می‌کرد. به مناسبتی به همین بحث رسیدم، گفتم همین که انسان اصلاً هیچ انتظاری در روابطش ندارد، فعل اخلاقی کامل همین‌جاست که هیچ انتظاری ندارد؛ یعنی هیچ بازخوردی از عملش را انتظار ندارد. عمل را به‌خاطر نفس شایستگی آن انجام می‌دهد. یعنی وقتی من یک تابلوی زیبای نقاشی را می‌ستایم، احساس خودم را ابراز می‌کنم. انتظار ندارم کسی به‌خاطر این ستایش به من مزد دهد. یعنی نفس تقدیس زیبایی، نفس تقدیس خوبی، جمال، کمال، اینها روحیه‌ی مسلط بر انسان می‌شود؛ آن وقت آن فعل، فعل خالص است؛ یعنی فعلی است که انسان هیچ انتظاری در آن طرف عمل ندارد. هر وقت شما دیدید عملی انجام می‌دهید که چیزی آن طرف عمل می‌خواهید به دست آورید، آن عمل هنوز خالص نشده، و آن عملی می‌تواند انسان را به لقاء و

دیدار خدا برساند که عمل خالص است. **مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ**
أَحَدًا:^۳ کسی که آرزومند دیدار پروردگارش است، باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت و بندگی
پروردگارش احدی را شریک نکند. این احدی را شریک نکند، یعنی خود را هم شریک نکند؛ یعنی
ورای عملش چیزی نخواهد؛ عمل را به خاطر نفس شایستگی عمل انجام دهد. زیبایی را تقدیس کند
به خاطر اینکه تقدیس زیبایی کار قشنگی است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **مَا عَبَدْتَّكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا**
طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتَّكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُّكَ:^۴ نه به طمع پاداش بهشتی و نه از ترس عذاب دوزخی،
تو را عبادت نکردم. دیدم اینکه تو عبادت شوی، کار قشنگی است؛ اهل عبادتی و عبادت شدن،
زیبنده‌ی توست؛ لذا تو را عبادت کردم. این، آن عمل خالص است و فعل اخلاقی به معنای واقعی یک
چنین فعلی است.

اخلاقیاتی که در دنیای امروز، در حوزه‌های فلسفه‌ی اخلاق از آن بحث می‌شود، روی بسیاری از آنها
اصلاً اسم اخلاق نمی‌توان گذاشت. اخلاق سودمحور، اصلاً اخلاق نیست. دروغ نگو چون به تو دروغ
می‌گویند. ظلم نکن، چون متقابلاً به تو ظلم می‌کنند. این تجارت و کاسبی است! اینکه اخلاق نیست!
اخلاق آن است که انسان هیچ چیز آن طرف انجام عملش نخواهد. این بیت حافظ تا حدودی به این
حقیقت اشاره کرده و نزدیک شده، می‌گوید: وصال و قرب چه باشد! ببینید از کجاها سر درآورده!

وصال و قرب چه باشد! رضای دوست طلب! که حیف باشد از او غیر از او تمنّایی

می‌گوید در عبادت خود حتی وصال و قرب هم نطلب!

۳. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

۴. حلی، حسن بن یوسف، نهج‌الحق، ص ۲۴۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶ و فیض‌کاشانی، وافی، ج ۴، ص ۳۶۱.

امیدواریم خدای متعال این محبت‌های قشنگ و لطیفی را که به برکت اهل بیت علیهم‌السلام در دل‌های ما قرار داده، توسعه و عمق دهد که همه‌ی کمالات، میوه‌ی همین شجره‌ی طوبای محبت است که اصل آن در خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام است و شاخه‌ای از این شجره در خانه‌ی هریک از مؤمنین در بهشت سر کشیده و هر میوه‌ای که این مؤمن بهشتی آرزو می‌کند از همین یک شاخه می‌تواند بچیند و استفاده کند.^۵ همه‌ی کمالات از همین شاخه‌ی شجره‌ی طوبی، یعنی شاخه‌ی محبت به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت پیغمبر علیهم‌السلام به دست می‌آید. اخلاق خوب می‌خواهید هست؛ علم می‌خواهید هست؛ معرفت می‌خواهید هست؛ کمالات ظاهری یا باطنی می‌خواهید هست؛ همه‌ی میوه‌ها را از این درخت می‌شود چید. امیدوارم که خدا به همه‌ی شما خیر و توفیق دهد و از این صمیمیت و محبتی که در جمع ما عنایت کرده و بین ما حاکم کرده است، بتوانیم بهترین میوه‌ها را در جهت قرب به خودش و اولیائش بچینیم و ببریم.

هر کس به هر زبانی و به هر شکلی این اظهار بزرگواری را کرده، مطمئن باشید که قصد ندارم ذره‌ای از هستی خودم را برای خودم ذخیره نگه دارم. همه مال دوستان اهل بیت علیهم‌السلام است. خدا نکند روزی در ذهن من خطور کند که یک ذره از جسمم، اعصابم، توانم، جانم، فهمم، و هر چه را دارم، بگویم پس‌انداز شخصی خودم است؛ همه مال دوستان اهل بیت علیهم‌السلام است و امیدوارم خدا افتخار دهد که بتوانم همه را به پای دوستان اهل بیت علیهم‌السلام بریزم و تا وقتی نفسی هست خدمتگزاری و کوچکی دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را بکنم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۵. و أَنْتَ صَاحِبُ شَجَرَةِ طُوبَى فِي الْجَنَّةِ؛ أَصْلُهَا فِي دَارِكَ وَ أَغْصَانُهَا فِي دُورِ شِعْبِكَ وَ مُجْبِكَ: مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۴۰؛

صدوق، عیون‌اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۳۰۴ و طبری‌آملی، بشارة‌المصطفی، ص ۱۲۶.